

## گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نور علی تابنده (محبوب‌علی‌شاه)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

یکی نامه‌ای نوشته: آقا! یک ماه پیش نامه‌ای نوشته بودم، جوابش را ندادید. اولاً یک ماه پیش نامه‌ای معلوم نیست به من رسیده باشد یا نه؟! یک مدّت زیادی من باید بگردم تا این را پیدا کنم، وقت می‌گیرد، بعد که تحقیق می‌کنیم که چه هست، می‌گویند که بله، در آن نامه سؤال کردم که صبح‌ها که بلند می‌شوم اول بسم‌الله بگویم یا اول اعدو بالله بگویم؟! این تصوّر از اینجا برای شخص ناشی می‌شود که توقع دارد تمام زندگی و چیزهای او در ذهن طرف باشد و حال آنکه اینطور نیست. بشر تا در این دنیا هست، دچار فراموشی است، دچار هزار چیز دیگر است که باید اینها را بگویم مثلاً می‌گویند یک خوابی دیدم نمی‌دانم فلان، جواب ندادید! حالا دنباله‌اش خواب دیگری دیدم. همان یکی را که دیدید جوابش را که نشنیدید، چرا رفتی دو تا خواب دیگر دیدی؟ اینها را یک قدری مراعات کنید.

روانشناسان امروز چیزهایی را که ما می‌دانیم، به صورت علم درمی‌آورند، بسته‌بندی می‌کنند قشنگ، بالای طاقچه می‌گذارند. الان ما می‌دانیم، ما می‌گوییم در آن بسته چیست. یکی از چیزهایی که بین روانشناسان و روانکاوان به خصوص روانکاوان دوران جدید هست، اینکه می‌گویند: بشر و بلکه تقریباً همه‌ی موجودات دو غریزه دارند: یکی غریزه‌ی حفظ ذات یعنی خودشان را حفظ کنند، یکی غریزه‌ی حفظ نوع یعنی نوع انسان را حفظ کنند که هر کدام یکی از اینها را برتری می‌دهند. غالباً می‌گویند: غریزه‌ی حفظ ذات و اینکه خود را حفظ کنند یعنی خود را بر همه چیز برتری بدهند، خودشناسی و خودخواهی (نه به معنای اخلاقی آن، خود یعنی خودشان). بیشتر وجود دارد. در این صورت هر کسی فکر می‌کند که تمام دنیا دور محور او می‌چرخد. اگر خودتان خوب فکر کنید، همین فکر را می‌کنید. فکر می‌کنید که همه‌ی جهان می‌داند که شما چه می‌خواهید و می‌دانند که چه می‌کنید و به اصطلاح تمام جهان دور محور شما می‌گردد ولی نه، اینطور نیست. غیر از من، غیر از شما، خیلی کسانی دیگر هستند. من و شما ی دیگری هم هست. (برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح چهارشنبه، ۱۳۹۳/۹/۱۲)

\*\*\*\*\*

هر چند وقتی یک بار این بحث و این صحبت «عرفان‌های نوظهور» پیش می‌آید. آخر عرفان مثل اینکه بگوییم: «سرکه‌ی شیرین و قند ترش»، معنی ندارد. اصلاً اساس عرفان قدیمی است. خداوند می‌گوید: كُنْتُ كَنْزًا مَخْفِيًّا فَاحْبَبْتُ أَنْ أُعْرَفَ وَ خَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكَيْ أُعْرَفَ، شناخته شدن، شناختن

وجود الهی از خیلی قدیم است. اما وقتی بخواهیم پیاده کنیم در این جهانی که زندگی می‌کنیم، باید در این جهات فکر کنید. مثلاً حضرت صالح علیشاه همان حرفی را می‌زدند، همان جریانی را داشتند و بودند که حضرت رحمت علیشاه شیرازی داشتند و آنها هم همان را داشتند که شاه علی‌رضای دکنی داشتند. عقایدشان، افکارشان یکی بود. هر دو، هر سه در این مسیر می‌گفتند که ماها از هم ارث برده‌ایم یعنی حضرت صالح علیشاه همان ارثی را می‌بردند، که حضرت شاه علی‌رضای دکنی داشتند. پس اینها از هم اجازه گرفتند. آیا حضرت شاه علی‌رضای دکنی از حضرت صالح علیشاه اجازه گرفتند یا حضرت صالح علیشاه از اینها؟ این معلوم است، زمان این مسأله را حل می‌کند که خود همین دقت و توجه در شرح حال این بزرگانی که همه، مثل سلسله‌ی تسبیح ما را به خدا می‌رسانند، تمام مسائل عرفانی را نشان می‌دهند. بنابراین، این بحثی است که بیخود هر چند وقتی برای اینکه جهل و عناد را بیشتر کنند، مطرح می‌شود و الا عرفان یک چیزی است که من یا هر کسی آن را از همان لحظه‌ای که به وجود می‌آید، می‌شناسد و دارد.

ان شاء الله خداوند محیطی برای ما فراهم کند که بتوانیم به این شناخت خودمان توسعه بدهیم و شناخت را بیشتر بکنیم. از دشمنان حقیقت دور بشویم، صدمه‌ای نبینیم و از دوستان معرفت الهی باشیم، ان شاء الله. (برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح جمعه، ۱۳۹۳/۹/۱۴، جلسه برادران ایمانی)

\*\*\*\*\*

هر آیه‌ای می‌خواهد یک پرده از جلوی دید انسان‌ها بردارد و دید را روشن کند. چون راجع به وجود پیغمبر و اینها خیلی بحث می‌کردند که چه هست. خداوند گفت که: به آنها بگو، قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهُ وَاحِدٌ فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا (سوره کهف، آیه ۱۱۰) بگو به اینها که من هم بشری هستم مثل شما. چطور بشری؟ بشری مثل شما که یک چیزی اضافه دارد: یوحی‌ای، به من وحی می‌شود. وحی یعنی یک چیزی که شما مردم ندارید و بعد برای اینکه بگویم این چطور چیزی است که فقط یک نفر دارد، از بارقه‌اش، از مزه‌ی این وحی، به هر یک از کسانی که به وحی نزدیک بشوند، یک لقمه می‌دهد. یا مثل یک شمع روشنی که در یک مسیری ببرید، دور و برش، آنهایی که به آن نزدیک هستند، یک خرده روشن می‌شوند. خودش روشن است و به همه‌ی بندگان و آنهایی که نزدیک به این شمع هستند، یک نوری می‌دهد. در اینجا اَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ هست، منتها تا یک امری پیش می‌آید که برای اشخاص معمولی فهمیده نمی‌شود، آنوقت یوحی‌ای، دیگر برمی‌گردد ارتباطش به آن مرحله، اگر بود.

مثلاً ماها، در زندگی معمولی، وقتی راه می‌رویم برای ما زراعت کارها که خیلی در زراعت‌ها راه می‌رویم، خاری به پای مان می‌خورد. ندیدیم اگر می‌دیدیم که آن را می‌کنیم می‌انداختیم دور. ندیدیم. تا می‌خورد می‌گوییم: آخ! چه کسی به ما خبر می‌دهد؟ همین کسی که گفته در این موقع باید بگویی: «آخ» و به آن نماینده‌ای که من دارم یعنی روح الهی بگویی که دنبال درمان آن باشد.

علی علیه السلام هم یک بشر بود، جایی که پیغمبر می گوید: **أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ**، علی علیه السلام هم بشری است **مِثْلُكُمْ**. این علی که **أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ** است، وقتی تیغ به سرش می خورد، در تمام زندگی، در یک جنگ می گویند هفتاد زخم برداشت، همه اش هم در جنگ و دعوا بود. بچه ها از یک تاریکی می ترسند، ما بزرگ ها هم همه از تاریکی می ترسیم. علی در تاریکی و روشنی همه جا را می رفت جلو. دیگران می ترسیدند از اینکه علی دارد می آید، در می رفتند. این علی وقتی که شمشیر به سرش می خورد، آخ نمی گوید. به عکس می گوید: به به چه شربت شیرینی. اینجاست آن اثر وحی، منتها در پیغمبر اسمش وحی بود اما در علی وحی نبود و این بیان الهی در همه ی اعضای علی بود.

در بزرگانی که در تمام ایام نزدیک به این عوالم وحی بودند، هر گونه ناگواری و ناچوری در جسم، چندان به روح اثر نمی کند. **إِلَّا أَنْقَدِرِي** که خود خداوند مقدر کرده که علی علیه السلام فرمود: **فُزْتُ وَرَبُّ الْكَعْبَةِ**، ولی از پا افتاد، دیگر تشریف نبرد بیرون. اینجا بار آن ضربه را بدن تحمل می کرد برای اینکه روح آماده می شد که برود. این است که این در آیات قرآنی هم که هست، تناقض نیست. هر کدام معنای خاصی دارد که در سایر آیات معنی آن روشن شده است. **(برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح جمعه، ۱۳۹۳/۹/۱۴، جلسه خواهران ایمانی)**

\*\*\*\*\*

خداوند که گفته من خالق همه چیز هستم، شما هم هر چیز جدیدی می خواهید، در عمق دلتان از خدا می خواهید. درست است وقتی مثلاً کمک مالی می خواهید، از یکی می گیرید ولی در واقع از خدا می خواهید. به خدا می گوئید، خدا می گوید که من قبلاً معین کردم. گفتم این خلیفه ی من در کره ی زمین است یعنی خود توی انسانی که الان تقاضا می کنی، از خدا می خواهی که یک چنین کاری بشود، من خودت را خلیفه قرار دادم، به او گوش بده یعنی شما را برمی گرداند به خودتان، حتی می خواهد که بی نیاز کند از آنچه که فکر می کنید. بنابراین خیلی ها تقاضا می کنند، البته التماس دعا و تقاضا که خدایا! ما را شفا بده، خدا چنین کند، چنان کند، التماس دعاست ولی خواستن یک امری و اینکه خدایا! این کار را بکن با خداوند است، از خدا باید بخواهیم. مواظب باشیم یکی از مواردی که انسان ها به شرک می افتند، این است. البته اینکه بطور معمول مردم می گویند: خدایا! این کار بشود، شرک نیست بلکه در این لفظ، خود خدا را در نظر دارند. بعد که خداوند این وظیفه را به این موجود جدید سپرده است، گفته است: **إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً** (سوره بقره، آیه ۳۰) یعنی در کره ی زمین من خلیفه آفریدم، چه کسی را؟ این انسان را. اینکه حافظ یا یکی دیگر می گوید:

سالها دل طلب جام جم از ما می کرد آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا می کرد  
یعنی آن قدرت الهی که خودش از منبع اصلی داشت کنار می گذاشت منتها گاهی خیلی از موارد، دقیق و ظریف است. از کسی که راه را بلد بوده، کمک می گیرد. دستش را دراز می کند که او دستش را بگیرد و همینطور ببرد. این غیر از آن است که از خود او بخواهد. دل را اگر صاف کنید همه ی اینها خودش خودبه خود حل می شود یعنی خود دل می داند که جز خداوند خالق در زمین نیست و جز

خداوند هیچ قدرتی نمی‌تواند این مشکل‌های عجیب و غریبی که داریم را حل کند. البته این هم یک چیزی است که ما باید فکرِ اسباب کنیم یعنی اگر کسالتی داریم، می‌خواهیم بهبودی پیدا کنیم، سببش و وسیله‌اش را باید مهیّا کنیم که خداوند اسبابش را فراهم کند. این مسأله‌ی اسباب که باید متوسّل به اسباب کرد، اینقدر مهم است که حتّی در شرح حال ذوالقرنین در قرآن گفته: فَاتَّبَعَ سَبَبًا (سوره کهف، آیه ۸۵) دنبال سبب را گرفت و رفت. دو، سه بار می‌گوید. ترقّی‌اش از این بود که اسباب را که خداوند برای هر چیزی به او یاد داده بود، هر لحظه اسباب را کنار نمی‌گذاشت، بعد بگوید خدایا! خسته شدم، من را شفا بده، نه!

این است که باید توجّه در زندگی مان بکنیم چون آخرت در واقع جلوه‌ی همین دنیایی است که ما داریم که درآینه گذاشته. این به این مناسبت که البته بسیاری از اینها از روی توسّل به آن جنبه‌ی معنوی می‌گویند ولی بعضی‌ها هم ممکن است واقعاً خیال کنند که یکی، دو تا از درویش‌ها هم گفتند: به ما یک ذکری بگویند که ان‌شاءالله پولدار بشویم. سعدی در خیلی از موارد، به این نکات توجّه کرده است، می‌گوید: یک پدری وقتی موقع رفتنش بود، می‌خواست وصیّت کند. بچه‌هایش را خواست همه زارع بودند، گفت زیر این زمین زراعتی که ما می‌کنیم، یک گنجی هست. فرزندان‌ش به امید آن گنج، این زمین را مرتّب شخم کردند، گنجی ندیدند ولی بعد که زراعت کردند، دیدند در اثر آن شخم‌هایی که کردند، زمین بارور شده، دو برابر درآمد داشت. آن گنج این بود. خداوند از این گنج در دل همه‌ی ماها و در دست و بازوی ما آفریده، آنها را در نظر بگیریم. نه به حساب اینکه خود آنها اصل است. کسی آمد گفت که پول می‌خواهم. گفتم تو پس خدایت پول است، برو از همان خدا بخواه هر چه می‌خواهی، به من چه کاری. باید دستوراتی که خداوند داده، چیزهایی که برای زندگی آفریده، رعایت کنیم تا خداوند هم به ما توجّه کند، ان‌شاءالله. (برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح شنبه، ۱۳۹۳/۹/۱۵، جلسه خواهران ایمانی)

**بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (محبوب علیشاه) شامل: جزوات گفتارهای عرفانی / شرح رساله شریفه پند صلح / شرح فرمایشات حضرت سجاد علیه السلام (شرح رساله حقوق) / شرح فرمایشات حضرت صادق علیه السلام (تفسیر مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه) / جزوات موضوعی (درباره‌ی استخاره، خانواده، حقوق مالی و عشریه، دعا، خواب و رویا، بیماری و شفا، روح، شیطان، آداب حضور در مجلس فقهی، امر به معروف و نهی از منکر) / جزوات رفع شبهات با کزیده‌هایی از بیانات / جزوات پرسش و پاسخ با کزیده‌هایی از بیانات / مکاتیب عرفانی (مجموعه‌ی پاسخ به نامه‌ها) / مجموعه دستورالعمل‌ها و بیانیه‌ها / شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم / گفت و گوهای عرفانی (مجموعه‌ی مصاحبه‌ها) منتشر شده است.**

جهت سفارش و دریافت جزوات از طریق شماره تلفن ۰۹۱۲ ۵۸۳ ۸۲۴۲ و یا سایت [WWW.JOZVEH121.COM](http://WWW.JOZVEH121.COM) اقدام فرمایید.